



## بررسی و نقد روش‌شناسی هرمنوتیک در علم سیاست

مرتضی شیرودی\*

### چکیده

هرمنوتیک یا روش تفسیری، با عمری همپای انسان، همواره در عصر باستان و قرون وسطی، به مدد تفسیر انسان در تحلیل طبیعت و متن آمده است، اما، هرمنوتیک به عنوان روشی علمی برای درک نیت مؤلف یا گوینده، به قرون جدید و به ویژه به عصر روشنگری قرن هجدهم در غرب برمی‌گردد و پس از آن، به شیوه‌ای مطرح و قابل توجه در تحلیل حوادث در عرصه علوم انسانی تبدیل شد، ولی با وجود ادعای هرمنوتیک مبنی بر تلاش در رفع خلاء حوزه‌های تحقیق‌ناپذیر علوم انسانی، چندان نتوانسته است عطش علوم انسانی برای راه یافتن به بطن وقایع و تحلیل آن را تأمین نماید، لذا این سؤال مطرح می‌شود: چرا هرمنوتیک با وجود برخورداری از قدمت تاریخی و بهره‌مندی از داده‌های علمی طی قرون جدید، نتوانسته ناتوانی روش‌های تجربی در تحلیل پدیده‌های سیاسی را برطرف نماید؟ این سؤالی است که مقاله حاضر در پی پاسخ به آن است.

**کلید واژه‌ها:** دین، روش‌شناسی، هرمنوتیک، علم سیاست و علوم انسانی

---

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

## مقدمه

مقاله حاضر می‌کوشد با بیان چیستی، ماهیت و تعریف هرمنوتیک و با طرح سابقه تاریخی هرمنوتیک قدیم و جدید، و نیز با ذکر دلایل پدید آمدن و کاربردهای آن، به عنوان یک روش علمی و همچنین با توضیح برجستگی‌های روش تفسیری و انتقادات وارده بر آن، پاسخی برای سؤال مذکور (ناتوانی هرمنوتیک در رفع روش‌های تجربی در تحلیل پدیده‌های سیاسی) بیابد. بدین‌سان، جایگاه روش هرمنوتیکی یا تفسیری در روش‌شناسی علم سیاست به تصویر کشیده می‌شود و رابطه آن با علوم انسانی مشخص می‌گردد و مهمتر از آن، در پی ارزیابی هرمنوتیک با برخی از آموزه‌های دینی، ارتباط آن با دین مورد بررسی می‌گیرد.

## چیستی مفهوم هرمنوتیک

در دایرة المعارف کلمبیا، هرمنوتیک به نظریه و عمل تفسیر، تعبیر شده است. در برگردان واژه به زبان فارسی، هرمنوتیک به معنای تفسیر، برداشت و تأویل، ترجمه شده است که البته تأویل، ترجمه دقیق‌تری است، زیرا به معنای نهفته در پس هر چیزی است و این همان چیزی است که در هرمنوتیک مد نظر است. واژه هرمنوتیک در اصل از لغت هرمس مشتق گردیده است. هرمس در اساطیر یونانی، خدایی به شمار می‌رود که فرزند زئوس است و زئوس کسی است که پیام‌های خداوند را گرفته و به انسان‌ها می‌رساند. هرمس در حقیقت آنچه را که ورای شناخت و اندیشه بشر است، به حوزه تفکر او منتقل می‌سازد و باعث کشف رموز و معنای نهفته در هر چیز می‌شود، لذا هرمنوتیک به معنای کشف رمز اسراری است که در یک متن وجود دارد. به بیان دیگر، علم هرمنوتیک یا نظریه فهم، علم و فن فهم زبان و نیت گوینده (گفتار) یا نویسنده (متن) یا تفسیر کلام دیگران است، در آنچه گفته است. بنابراین، با ترجمه فرق می‌کند. کلید فهم هرمنوتیک، زبان است. هرمنوتیک به دنبال فهم رفتار اجتماعی و سیاسی از طریق واری عمیق درونی درباره ماهیت تصورات انسانی، فرآیندهای فکری و انگیزه‌های اوست. هرمنوتیک به دنبال پی بردن به قصد و نیت خالق یک اثر و یا لااقل نزدیک شدن به آن می‌باشد و این همانی است که فوکو آن را به شکستن قفس آهنین ذهن، تعبیر می‌کند (منوچهری، ۱۳۸۶، ۲۳).

معنا و مفهوم رهیافت تفسیری را از طریق شناخت رهیافت تفهیمی و پدیدارشناسی که از انواع رهیافت تفسیری به شمار می‌آیند، هم می‌توان دریافت. روش تفهیمی رهیافت تفسیری، تلاشی برای آشکار کردن معناست. برای دستیابی به معنا، هیچ نقطه شروع حقیقی وجود ندارد، زیرا هر تفهیمی دربردارنده فهم قبلی است (دوره هرمنوتیکی).

در روش تفهیمی به چهار مؤلفه متن، مؤلف، زمینه و تفسیر توجه می‌شود، در این رهیافت، زندگی برحسب معنا، دیده می‌شود و در آن، به جای مشاهده، بدهت زیستی یا تجربه درونی رصد می‌گردد.

در رهیافت تفهیمی، موضوع مطالعه در متن قرار دارد ولی در رهیافت طبیعت‌گرایی، در خارج از متن قرار دارد.

روش‌های تفسیری و از جمله روش تفهیمی، کل‌گرا هستند و به تحلیل و معناکاو پدیده می‌پردازند، اما روش‌های طبیعی، جزء نگرند و نیز به تعلیل یا علت یابی پدیده‌ها توجه دارند (خالقی، ۱۳۸۵، ۱۵۴).

رهیافت تفهیمی ماکس وبر دارای چند مؤلفه زیر است:

تفهم: مفسر باید خود را جای عامل قرار دهد.

نوع خالص: ساختن غیر واقعی که مبهم نباشد تا بتوان از طریق آن، واقعیت مبهم را درک نمود و کشف کرد.

نگرش ارزشی: در تبیین تاریخ، محقق باید دارای نگرش ارزشی باشد و با آن، پدیده مورد نظر را بررسی کند.

نسبت روشی: نباید به یک عامل تعیین کننده در همه جا استناد کرد، یعنی، تفسیر تک‌بعدی از تاریخ غلط است.

یکدلی: در علوم اجتماعی به دلیل ارتباط پدیده‌ها با روان آدمی، محقق باید خود را با آن هم‌مدل کند.

کنش معنادار: کنشی است که از نظر ذهنی، قابل درک باشد.

کنش اجتماعی: عمل مشترک دو یا چند کنش‌گر در یک موضوع واحد است.

کفایت معنایی و کفایت علی، از دیگر مؤلفه‌های تشکیل دهنده رهیافت تفهیمی وبر هستند. پدیدارشناسی از جمله رهیافت‌های تفسیری است که در پی کشف سرنوشت آدمی و وجود است، یعنی فهم انسان به وسیله خود انسان. پدیدار به تعبیر هایدگر، آن چیزی است که خود را نشان دهد. در پدیدارشناسی، هدف آن است که اجازه دهیم پدیده‌های مورد بررسی، خود را نشان دهند، زیرا پدیده‌ها بیان‌گر و توضیح دهنده حقیقت‌اند، یعنی پدیده‌ها خودشان سخن می‌گویند و وظیفه ما تنها این است که آماده شنیدن باشیم. در پدیدارشناسی، در عالم بودن انسان تأیید می‌شود و ثنویت ماده و ذهن، رد می‌گردد، در نتیجه، پدیدارشناسی با عینیت‌گرایی پوزیتویسم رفتاری، تفاوت دارد و نیز با ذهن‌گرایی ناب رهیافت تفسیری متفاوت است. در واقع پدیدارشناسی، رؤیت نیات و مقاصد امر سیاسی و ساختار و محدودیت‌های آن است. پدیدارشناسی بر بنیاد ذهنیت یا بین‌الذهانیت استوار است و آن یعنی این که برای فهم حقیقت خویش، باید با شخص دیگر

ارتباط برقرار کنیم چون دیگری لازمه من و معرفت من نسبت به خودم است. پدیدارشناسی همان رهیافت تفهیمی یا رخصت ظهور یافتن چیزی است که از ما، نهان است. آنچه به ظهور می‌رسد، تجلی هستی شناسانه خود چیز است، یعنی، فهم حقیقت، تابعی است از قدرت پدیدار در ظاهر کردن خویش (ساکالوفسکی، ۱۳۸۴، ۹۹).

مباحث قبلی در بیان چستی مفهوم هرمنوتیک در دنیای معاصر را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- علم هرمنوتیک به مثابه علم تفسیر کتاب مقدس، اولین معنایی بود که در عصر جدید مورد توجه قرار گرفت. این معنا با جنبش پروتستانتیسم، گره خورده است که با نقد صلاحیت کلیسا به عنوان تنها نهاد مفسر کتاب مقدس، تلاش نمود خودبسندگی متن مقدس را نمایش دهد، لذا علم هرمنوتیک به معنای نظریه تفسیر کتاب مقدس مورد توجه قرار گرفت.

۲- دومین تحول در معنای هرمنوتیک، فعالیت شلایرماخر بود که درصدد ساختن نظریه عام تأویل علم هرگونه فهم زبانی برآمد. نظریه‌ای که بتوان آن را در مورد متون غیر مذهبی نیز به کار بست.

۳- سومین معنای هرمنوتیک در دنیای معاصر، برداشت دیلتای از آن است که هرمنوتیک را همچون مبنای روش شناختی علوم انسانی بکار برد. وی علم هرمنوتیک را مبنایی برای علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی در نظر می‌گیرد. از نظر وی، روش خاص علوم انسانی یا علوم فرهنگی، فهمیدن و وظیفه کشف نیات، اهداف، آرزوها، منش و شخصیت‌های سازنده تاریخ است.

۴- معنای چهارم هرمنوتیک، پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی است که منسوب به هایدگر می‌باشد. او به طور کلی فلسفه وجودی خود را به جای روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بر می‌گزیند. وی هرمنوتیک را نیز از روش، به فلسفه یا وجود‌شناسی تبدیل نمود.

۵- پنجمین معنای هرمنوتیک، برداشت گادامر از آن است. هرمنوتیک گادامر که هرمنوتیک فلسفی بوده، به نحوی ادامه هایدگر است و به دنبال آن است که به پرسش چگونگی امکان فهم، پاسخ دهد. وی در تلاش برای فهم این نکته است که در ورای خواست و فعل ما چه اتفاق می‌افتد؟ و منطبق و عوامل موثر در تحقق این واقعه چیست؟

۶- هرمنوتیک فرهنگی تعریف دیگری بوده که توسط پل ریکور ارائه شده است. او هرمنوتیک را نظریه قواعد حاکم بر تفسیر یا تأویل متنی خاص یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها به منزله متن می‌داند (احمدی علی‌آبادی، ۱۳۸۷، ۵ و ریکور، ۱۳۸۴، ۲۱۳).

### تاریخچه علم هرمنوتیک

گادامر نقطه آغازین هرمنوتیک را نهضت اصلاح دینی می‌داند، اما دیلتای آغاز آن را از لغت‌شناسی می‌گیرد و لذا، آن را به شلایرماخر باز می‌گرداند، البته صحیح‌تر آن است که شلایرماخر را بنیانگذار

هرمنوتیک مدرن بدانیم، نه پایه‌گذار دانش هرمنوتیک؛ چون رویکرد نهضت اصلاح دینی به فهم کتاب مقدس، تفاوتی با اساس رویکرد عصر روشنگری نداشت، پس باید مبداء تاریخی هرمنوتیک در دنیای مسیحیت را، نهضت اصلاح دینی قرن شانزدهم دانست. مارتین لوتر، بنیان‌گذار نهضت اصلاح دینی، ایده‌های هرمنوتیکی در باب تفسیر کتاب مقدس داشت. اندیشه‌های او احساس نیاز به قواعد و اصولی برای تفسیر کتاب مقدس را تشدید کرد. در قرن هفدهم، دان هاور عنوان کتاب خویش را هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متون مقدس نهاد و قوانینی مطرح کرد که می‌توانست علمی مقدماتی برای همه علوم تفسیری تلقی شود. اندیشه او مورد استقبال عقل‌گرایان قرن‌های هفدهم و هجدهم قرار گرفت. در عصر روشنگری، هرمنوتیک، منطق و روش تفسیر شمرده می‌شد. جان مارتین کلادینوس، افق جدیدی در هرمنوتیک گشود که منشاء بسیاری از مباحث هرمنوتیکی در دو قرن بعد از او شد. تأملات وی، هرمنوتیک عام یا نظریه تفسیر را از منطق جدا کرد. در نظر او، تفسیر، ذکر مفاهیمی است که برای درک کامل یک فقره و عبارت مبهم، بایسته است. از این رو، تفسیر در خدمت اثبات صدق یک عبارت نیست، بلکه در پی رفع ابهام متن است (رهبری، ۱۳۸۵، ۱۹۱).

نظریه تفسیری جرج فردریک می‌یر در اوایل قرن هجدهم و رای افق تفسیر لفظی است و شامل مطلق نشانه‌ها می‌شود. از دیدگاه وی، هرمنوتیک علم به قواعدی است که ما را در درک معانی، قادر می‌سازد. پس تفسیر نشانه‌ها و موضوعات لفظی، فقط بخشی از هنر عام تفسیر است. شلایرماخر بدفهمی را امری طبیعی تلقی کرد. از نظر او کار هرمنوتیک از همان آغاز تلاش برای فهم، شروع می‌شود. از این رو، نیاز به هرمنوتیک، همیشگی و توأم با فهم است. طبق رویکرد او، ما نمی‌توانیم مدعی فهمیدن چیزی باشیم مادام که نتوانیم آن را به گونه‌ای و با سیستم، درک و ترسیم کنیم. رمانتیسیم، شلایرماخر را به آن جا رساند که بدفهمی و عدم اطمینان از فهم صحیح مراد مؤلف را، امری عام تلقی کند.

شلایرماخر مسئله ماهیت فهم و تفسیر متن را در زمره مباحث هرمنوتیک درآورد و آن را بازسازی و باز تولید کرد. همین دیدگاه موجب توسعه در رسالت هرمنوتیک شد و آن را به همگانی‌شدن کشاند. در دیدگاه او، نوشتن و گفتن، هنر است و هرمنوتیک نیز هنری است که به کار فهم متن و گفتار می‌آید. همچنین فهم، درک فردیت شخص دیگر است که اگر چه در اصل امکان‌پذیر است ولی همواره امکان سوء فهم در آن وجود دارد. توجه او به عدم کفایت قواعد زبانی و دستوری برای حصول فهم و تفسیر متن نیز اهمیت بسیار دارد.

در دیدگاه شلایرماخر، فهم کامل مبتنی بر دو گونه تفسیر است: دستوری و روان‌شناختی. در نظر او، هدف هرمنوتیک، درک کامل و تامّ سبک است. او هر چند توانست قواعدی را پیشنهاد کند اما به روشنی متوجه بود که در بازسازی متن نباید به این قواعد بسنده کرد؛ زیرا قوام فهم متن به پیش‌گویی است و البته قاعده منع کردن این جنبه حدسی و پیش‌گویانه، ناممکن است. از دیگر

اشارات او، مسئله حلقوی بودن فهم است. حلقه هرمنوتیک، تأکید بر این نکته است که چگونه جزء و کل در فرآیند فهم و تفسیر به صورتی حلقوی به یکدیگر مربوطاند. فهم اجزا برای فهم کل ضروری است، در حالی که برای فهم اجزا، ضرورتاً کل را باید درک کرد. شلاپرماخر به امکان فهم عینی متن، معتقد است و مسئله سوء فهم، او را به ورطه تفسیر ذهنی نمی‌کشاند. این نکته، یکی از وجوه تفاوت او با هرمنوتیک فلسفی است. هرمنوتیک فلسفی، مفسر محور است، اما از دید شلاپرماخر، رسالت هرمنوتیک بازسازی ذهنیت و فردیت مؤلف است (ژوزف بلایش، ۱۳۸۰، ص ۷).

این ایده، دیلتای را تحت تأثیر قرار داد و او در صدد برآمد تا با تعمیم آن به کلیه علوم انسانی، روش‌شناسی عامی برای رسیدن به این همدلی و بازسازی به دست آورد. ظهور تاریخ‌گرویی در قرن نوزدهم، روش‌شناسان را با این پرسش مهم و اساسی رو به رو ساخت که آیا فهم عینی و راستین، مختص علوم تجربی است؟ و علوم تاریخی از آن بهره‌ای ندارد؟ تحت تأثیر تاریخ‌گرویی، تحقیق در امکان وجود فهم عینی و مطلق در علوم تاریخی، دغدغه اصلی روش‌شناسی قرن نوزدهم بود؛ عینیتی که تاریخ‌گرویی در امکان آن، تردید جدی افکنده بود. دیلتای در نیمه دوم قرن نوزدهم متفکری بود که عمیق و ریشه‌ای با مشکل روش شناختی تاریخ‌گرویی درگیر شد و کوشید بر پایه سنت هرمنوتیکی، به حل آن بپردازد. هدف دیلتای، صورت دادن کاری شبیه کار کانت در زمینه تحکیم مبانی علوم بود.

دیلتای می‌دانست که نه تنها موضوعات علوم انسانی خصلت تاریخی دارند، بلکه مفسر و مورخ نیز وجودی تاریخی است. یکی از جنبه‌های اصل اندیشه دیلتای، گرایش او به فلسفه حیات است. در نظر او، حیات چیزی است که ما آن را با تمام پیچیدگی‌های متمایزش، تجربه می‌کنیم. از نظر دیلتای، تجربه، منبع تقسیم‌ناپذیری است که در آن، اندیشه، تمایل و اراده با تجزیه‌ناپذیری ممزوج می‌شوند. او معتقد بود شناخت حیات که غایت و هدف علوم انسانی است، به کلی متفاوت با شناختی است که در علوم طبیعی، جستجو می‌شود.

اصرار دیلتای مبنی بر لزوم وجود روش‌شناسی خاص برای علوم انسانی و تاریخی، ارتباط نزدیکی با فلسفه حیات او دارد. تشخیص و تعیین مقولات عام زندگی، از اهداف اصلی دیلتای در بنا نهادن روش‌شناسی خاص علوم انسانی و فرهنگی است. ارتباط درون و بیرون، قدرت، ارزش، هدف و معنا، از مقولات مورد تأکید اوست. ارزیابی کامیابی دیلتای در ارائه روش‌شناسی عام برای دست یافتن به علوم انسانی عینی، در گرو داوری در باب موفقیت او در غلبه بر تاریخ‌گرویی است، زیرا تاریخ‌گرویی، سرسختانه از نسبی بودن و تاریخت علوم انسانی دفاع می‌کرد و دیلتای می‌کوشید میان تاریخت انسان و عینیت علوم انسانی، آشتی برقرار کند. دیلتای بر آن بود که آگاهی بلاواسطه ما از تجارب درونی خودمان که داده‌ای مستقیم است، سازنده بنیانی عینی و عام برای روش‌شناسی تفسیری است، اما دو اشکال به دیلتای وارد شده است: نخست آن که روان‌شناسی تفسیری چگونه

می‌تواند مولد عینیت فضا یا در علوم انسانی باشد. ثانیاً بسیاری برآنند که او با وجود آن که تاریخیت را محور نظریه فهم قرار داده است، تصور منسجم و سازگاری از آن به دست نمی‌دهد. کسانی چون هایدگر و گادامر او را متهم می‌کنند که به لوازم منطقی اعتقاد به تاریخیت انسان، پایبند نبوده است. البته باید اعتراف کرد که با وجود ناکامی دیلتای در رسیدن به هدف اصلی خویش، تأثیر فراوانی بر هرمنوتیک و متفکران پس از خود داشته است (پالمر، ۱۳۸۴، ۹۷).

### هرمنوتیک و علوم انسانی

هرمنوتیک به عنوان روشی که در کسب دانش و تحصیل علم به کار رود، مشخصاً از تفکرات و مباحث قرون هجدهم و نوزدهم زبان‌شناسان و اندیشمندان اروپایی به وجود می‌آید. نظریات اشخاصی چون فریدریش آست و آگوست ولف، زمینه‌ساز شکل‌گیری روش‌شناسی هرمنوتیکی توسط شلایرماخر و نظام‌مندی آن در قالب روشی علمی به کمک دیلتای می‌شود. البته چون بسیاری از مکاتب دیگر، پس از شکل‌گیری و اشاعه آن، بنیان‌گذارانش متوجه شدند که در تاریخ، اشخاص و آثار بسیاری بوده‌اند که می‌توان آن‌ها را به عنوان اولین به‌کاربرندگان روش هرمنوتیک دانست و چه‌بسا ناآگاهانه آن را در مطالعات، تحقیقات و آثارشان اعمال کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌توان برشمرد.

برخی از محققین عهد عتیق، عهد جدید و سایر کتب دینی که ناگزیر به ترجمه از زبان‌های دیگر بودند، درصدد تشخیص دست نوشته‌های اصلی از متون افزوده برآمدند که بعضی، آنان را تأویل‌گرایان نخستین دانسته‌اند. گروه دیگر، کسانی بودند که تلاش کردند از طریق واژگان کتب مقدس به کنه محتوا، رموز و معانی درونی آن دست پیدا کنند و همین‌طور، فلاسفه و کلامی‌های قرون وسطی که سعی می‌کردند با استفاده از آثار به جای مانده از افلاطون و ارسطو و کتب منتسب به آن‌ها، آراء و نظریات حقیقی‌شان را کشف کنند؛ همچون آگوستینوس قدیس و توماس قدیس در اروپا و فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد در تمدن اسلامی از این جمله‌اند. حقوق‌دانانی نیز که به تأویل قانون و حوزه دلالت‌شان پرداختند، از دیگر اشخاص تأویل‌گرا به شمار می‌روند و این موضوع در نظام حقوقی‌ای که کمتر بر طبق قوانینی مدون، بلکه عمدتاً بر اساس نظر هیئت منصفه‌ای بنیاد نهاده شده بود، برجسته‌تر است (حقیقت، ۱۳۸۵، ۳۵۸).

در واقع، روش هرمنوتیک، واکنشی بود به جریانی که پیش از آن در علوم انسانی متداول شده بود. پس از رنسانس، پیشرفت فزاینده علوم طبیعی مانند زیست‌شناسی، طبیعیات، فیزیک، زمین‌شناسی و جانورشناسی، مکتبی جدید به نام پوزیتیویسم یا مثبت‌گرایی را شکل بخشید که مدعی بود، علوم انسانی و اجتماعی نیز باید از داستان‌پردازی‌ها و کلی‌گویی‌های ذهنی دست کشیده تا مانند علوم طبیعی با تکیه بر روش آزمون و تجربه، به علمی همان‌گونه عینی،

آزمون‌پذیر و تبیین‌پذیر دست یابد. دلتای به استناد روش هرمنوتیک اعتقاد داشت که به جهت تفاوت ریشه‌ای و محتوایی علوم انسانی و اجتماعی با فیزیک و طبیعیات، باید روش‌های متفاوتی را برای هر یک در پیش گرفت. او تفاوت این علوم را از چند جنبه می‌دانست: نخست محتوا و معرفت‌شناسی علوم است. جهان طبیعت مستقل از اراده و معرفت ما انسان‌ها است، در حالی که جهان انسانی، تابع اراده ماست. به بیان دیگر، دنیای طبیعی از بیرون قواعدش را بر انسان تحمیل می‌کند، اما دنیای اجتماعی توسط اراده انسان ساخته می‌شود. دانش‌های طبیعی نوعی ضرورت و موجیبت دارند، ولی علوم انسانی، بیشتر احتمالی و شرطی هستند که از اختیار و اراده انسان ناشی می‌شوند. علوم طبیعی با ماده بی‌جان یا جانوران و گیاهان سر و کار دارند، در حالی که در علوم انسانی، ما انسان‌هایی را که پیش‌بینی‌ناپذیر و صاحب اراده، اختیار، آزادی، آگاهی و انگیزه هستند، مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهیم. برای شناخت دنیای پیرامون، تنها اندیشه کافی نیست، بلکه کلیه قوای احساسی باید به خدمت گرفته شوند، زیرا موضوع علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی متفاوت است. در علوم انسانی و اجتماعی، موضوع پژوهش، انسان است که خود، پژوهش‌گر نیز هست. به عبارتی، هم فاعل و هم مفعول پژوهش، انسان است و از این روی محقق می‌تواند چه عملی و چه ذهنی، خود را به جای موضوع پژوهش بگذارد و بدین طریق خود را مورد مطالعه قرار دهد و هر آنچه تأویل می‌کند، به عنوان نظریه استخراج کند. روش‌شناسان هرمنوتیک بر این عقیده‌اند که به سبب تمایز موضوع پژوهش، باید بین روش‌های بکار رفته در علوم طبیعی با علوم انسانی و اجتماعی فرق قائل شد (همان، ۳۱۰).

تفاوت دوم علوم انسانی با علوم طبیعی به روش آن‌ها برمی‌گردد. شناخت دانش طبیعی با تجربه بیرونی و عینی‌گرایی مقذور است، ولی دانش انسانی با درون‌نگری و گذاشتن محقق به جای انسان، مورد مطالعه تحقق پیدا می‌کند تا نیت و انگیزه درونی او را حدس بزنند. به بیان دیگر، ما طبیعت را تبیین می‌کنیم، ولی انسان را می‌فهمیم. در تفهم، فرو رفتن در روحیات و احساسات درونی مدنظر است، اما تبیین، علی است و با امور عینی سر و کار دارد، ولی علوم طبیعی عینیتِ تفهم‌ناپذیر است.

روش‌شناسان هرمنوتیک معتقدند که شناخت پدیده‌های انسانی جز با در نظر گرفتن زمینه، متن، محیط و زمانی که آن پدیده‌ها در آن شکل گرفته‌اند، مقذور نیست. هر جزء از پدیده‌های اجتماعی و انسانی باید با در نظر گرفتن شرایط، زمان، بافت و زمینه‌ای که از آن برخاسته‌اند، تأویل گردد. در این راه، باید به بعد تاریخی هر پدیده توجه شود، به طوری که توالی پدیده‌ها، نوعی پیوستار را از گذشته تا زمان مطالعه نشان می‌دهد. از طرفی دیگر، نیت، انگیزه‌ها و خواست‌های شکل‌دهنده پدیده‌های انسانی و اجتماعی باید به وسیله قرار دادن محقق به جای فاعلی که در



موردش تحقیق می‌کنیم، صورت پذیرد. از آن طریق، محقق به تأویلی دست خواهد یافت که موجب شکل‌گیری رفتارها یا پدیده‌های انسانی شده است (احمدی، ۱۳۸۳، ۶۴).

### بزرگان علم هرمنوتیک

همانگونه که اجمالاً پیش از این گذشت، هرمنوتیک با شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر شناخته می‌شود.

چون شلایرماخر، بینان‌گذار علم هرمنوتیک نوین است، او را کانت هرمنوتیک دانسته‌اند. او هرمنوتیک را، از سنخ روش‌شناسی می‌دانست و لذا آن را از روش فهم متون مقدس به روش فهم متون ادبی تبدیل کرد. به عقیده او هرمنوتیک، روشی برای پرهیز از سوء فهم است، سوء فهمی که به علت فاصله زمانی میان مفسر و متن و از تأثیرگذاری تاریخ، سنت و فرهنگ بر مفسر، برای مفسر پدید می‌آید، همین تأثیرگذاری است که موجب تحمیل ذهنیت مفسر بر متن می‌شود، در حالی که هرمنوتیک با ارائه قواعد فهمیدن و تفسیر، می‌کوشد از این خطا و سوء برداشت، ممانعت نماید و ما را به نیت و ذهنیت واقعی مؤلف برساند و یا به آن نزدیک کند. از نظر شلایرماخر، هرمنوتیک می‌خواهد مانع از برداشت‌ها، تأویل‌ها و تفسیرهای غلط شود. به علاوه، به باور او، برای یک تفسیر صحیح هم باید به ذهنیت خصوصی مؤلف نقب زد و آن را شناخت و هم بایستی به بافت و زمینه فرهنگی و تاریخی‌ای که متن در آن تولید شده است، آگاه بود و توجه کرد (هاروی، ۱۳۸۵، ۱۲۴).

دیلتای، هرمنوتیک را به عنوان مبنایی نه تنها برای متون ادبی بلکه برای همه علوم انسانی مطرح کرد زیرا عقیده داشت که علوم انسانی روشی برای فهمیدن است ولی علوم طبیعی روشی برای تبیین است، به علاوه، علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی، تکرار ناپذیرند و تابع قوانین کلی هم نیستند لذا، باید فهم و تفسیر پدیده‌های انسانی از طریق کشف نیت، اهداف، امیال، منش‌ها و شخصیت‌های سازنده تاریخ، صورت بگیرد یعنی مفسر باید شخصیت کسانی را که عامل حوادث تاریخ بوده‌اند را به نوعی کشف کند و با این کشف انسانی، نیت آن‌ها و خود آن‌ها را بفهمد. دیلتای با تمایز بین علوم انسانی با علوم طبیعی و علوم به اصطلاح مثبت، درصدد بود تا روشی علمی برای علوم انسانی بیابد. بسیاری از روش‌های تحقیق هرمنوتیک از سوی نظرات دیلتای شکل گرفته و جا افتاده است، به آن دلیل که دیلتای هرمنوتیک را به همه اعمال و تولیدات انسانی گسترش داد، بنابراین می‌توان گفت: تفاوت عمده شلایرماخر و دیلتای آن است که دیلتای، نخستین فردی است که به تدوین روش و اسلوب تفسیر، پرداخت (دیتز، ۱۳۸۵، ۱۵).

هایدگر، هرمنوتیک را از حیطة روش و معرفت‌شناسی، به حوزه وجودشناسی و یا همان هستی‌شناسی برد به این معنا که هرمنوتیک را از روش به فلسفه تبدیل کرد و به این سان، هرمنوتیک را به عنوان تبیین چیستی فهم مطرح نمود، به بیان ساده‌تر، او می‌گوید هر تفسیری،

مستلزم پیش‌فرض‌هاست و این پیش‌فرض‌ها، بر چیستی وجود آدمی استوار است. اگر آدمی را حیوان ناطق بدانیم و یا جوهری متفکر و یا ماشین بی‌روح، همین نگاه در تفسیرهای ما از متنی که چنین انسانی خلق کرده، تأثیر می‌گذارد، لذا هرچه تفسیر ما از وجود آدمی، صحیح‌تر باشد، تفسیر ما از متنی که او خلق کرده است، صحیح‌تر خواهد بود. هایدگر در این جا به نکته‌ای دیگر اشاره می‌کند مبنی بر این‌که: تفسیر از چیستی وجود آدمی، مانند واژه‌های دیگر در همه مقاطع زمانی و مکانی، دارای یک معنا نبوده است، مثلاً واژه دموکراسی در زمان ارسطو به همان معنایی نبود که امروز است. بنابراین، نظریات هرمنوتیکی هایدگر را باید از جنسی دیگر دانست، زیرا تا پیش از او، اگر تأویل را اغلب حرکتی برای فهم موضوعات می‌دانستیم، اما هایدگر دقیقاً برعکس، مدعی است که از تأویل به فهم نمی‌رسیم، بلکه از فهم به تأویل می‌رسیم! آنچه باید فهمیده شود، در کلیت درک مفسر به عنوان یک انسان از هستی خود و جهان است که تعیین می‌کند، تأویل مفسر چیست؟ (حقیقت، ۱۳۸۵، ۳۸۷).

گادامر، تأثیر زیادی را از هایدگر پذیرفته اما مباحث هستی‌شناسی هایدگری را به شکل معرفت‌شناسی، ارائه کرده است یعنی فرآیند تحقق فهم را جایگزین چیستی فهم هایدگری کرد و به صحت و سقم و یا اعتبار و عدم اعتبار فهم که هایدگر مطرح کرد، بی‌توجه ماند. او فهم ذهن مؤلف را غیرممکن می‌دانست لذا توصیه می‌کرد: مفسر باید بکوشد هم‌افق با ذهن مؤلف قرار گیرد تا بتواند به فهم نیت او نائل آید. گادامر، فرآیند یا مراحل گام به گام هم‌افق شدن مفسر با ذهن مؤلف را این گونه برمی‌شمارد: ۱- ذهن مفسر در هنگام قرائت متن مملو از عقاید، معلومات، انتظارات و مفروضات است. ۲- این عناصر، افق دیدی را برای مفسر می‌سازد که او را در تفسیر افق دید مؤلف، محدود می‌کند. ۳- این افق دید را نباید چیز ثابتی فرض کرد بلکه افق دید، دائماً در حال حرکت و جا به جایی است. ۴- عمل تفسیر عبارت است از ترکیب افق‌ها، یعنی پیوند زدن به افق فهم مفسر و با افق مؤلف متن، لذا، او در نهایت بر این باور است که در یک تحقیق، تأویل کننده باید حتی با وجود فاصله زمانی بتواند از نظر روانی خویشتن را به جای مؤلف گذاشته و آن چنان غرق در آن فضا و زمینه شود که نوعی ذوب افق‌ها اتفاق بیافتد، بدون این که افق خود را جانشین دیگری کند (همان، ۳۸۸).

### کاربردهای تفسیر هرمنوتیکی

علم هرمنوتیک، هم در گذشته دور و هم در گذشته نزدیک، در فهم متن به کار رفته است. در واقع، هرمنوتیک به عنوان یک نحله فکری و باور و حتی مکتب دینی و آئینی، از مصر طلوع کرد و به تدریج به سایر نقاط جهان کشیده شد. اولین کاربرد تاریخی هرمنوتیک با مصر و با علم کیمیاگری مرتبط است.

اصلاً کلمهٔ کیمیا یا الکی *Alchemy* معنای اخذ شده از مصر است. کیمیاگران برای پی بردن به روش تولید طلا و مواد گران‌بها از مس و فلزات کم‌بها، درصدد بودند تا به ماده اولیه‌ای دست یابند که عقیده داشتند، همهٔ مواد از آن به وجود آمده‌اند. کیمیاگری در سطحی که در دوره اسلامی به شیمی پرداخته می‌شد، بسیار مفید بود و در تکامل به سوی علمی که شیمی با ویژگی‌های نوین آن داشت، تأثیرگذار نشان داد.

بعدها آن به جادوگری و علوم غریبه نیز کشیده شد، چرا که دو وجه اساسی از ساحری را با خود داشت: سَری و رازواره بودن و انجام اموری خارق‌العاده. البته بسیاری از آن‌ها از سرنوشت چندان مطلوبی برخوردار نشدند و به خصوص در قرون وسطی تحت آزار و مجازات قرار گرفتند و این موضوع، به عرصه هنر هم کشیده شد، به گونه‌ای که در آثار هنری که آن‌ها به تصویر کشیده‌اند، می‌توان تابلوهایی را یافت که بر بی‌بندوباری‌های مجالس ساحران انگشت می‌گذارد و هم آثاری که شکنجه و کشتار جادوگران را به تصویر می‌کشند. گاه، برداشته‌های هرمنوتیکی علاوه بر عرصه جادوگری، به عرصه طبابت هم کشیده شد تا حدی که آبراکادبرا *Abacadabra* از جمله واژگانی بود که به باور گنوستیک‌ها با ذکر و آویختن‌شان از گردن، می‌شد تب و دیگر امراض را از بیماران دور ساخت (کارل گوستاو، ۱۳۷۳، ۳۲۱).

اما هرمنوتیک کاربردهای معقول‌تری هم پیدا کرد به گونه‌ای که کسانی بودند که تلاش کردند از طریق واژگان کتب مقدس به کنه محتوا، رموز و معانی درونی آن دست پیدا کنند اما هرمنوتیک به عنوان یک روش که در کسب دانش و تحصیل علم به کار می‌رود، مشخصاً از تفکرات و مباحث قرون هجدهم و نوزدهم زبان‌شناسان و اندیشمندان اروپایی به وجود آمده است. از این رو، هرمنوتیک را اغلب از نظریات مطرح سده‌های اخیر می‌دانند که در حوزه‌های علم، ادبیات و هنر، خالق آثار متعددی بوده است. علاوه بر آن، به حوزه‌های مختلف علم، فلسفه، جنبش‌ها، نظریات و روش‌شناسی راه یافته است. در آغاز، علم هرمنوتیک مربوط به ادبیات و کتاب مقدس بود ولی امروزه، اغلب علوم را در برمی‌گیرد، از جمله:

علم هرمنوتیک در نظریات جامعه‌شناسی به کار رفته است، مثلاً: ماکس وبر عقیده داشت که شناخت ما از دنیای پیرامون، برحسب تفهم صورت می‌گیرد. هوسرل در نظریات پدیدارشناسانه به سراغ هرمنوتیک می‌رود، در نتیجه، از منظر او، هر گاه ما از ادراک موضوع‌ها ناامید شویم، به نفس آن‌ها توجه کنیم و بدین سان، به کشف ساختارهای درونی آن رهنمون خواهیم شد. کارل یاسپرس، ضمن تمایز قائل شدن بین تبیین علی و درون فهمی، اولی را به علوم طبیعی و دومی را به علوم انسانی و اجتماعی عودت می‌دهد. افزون بر آن، با گذری بر تاریخ مباحث حوزه فیزیک، به نقاط عطفی در نقش تأویل‌گرایی در شکل‌گیری تئوری‌های مربوط به آن برمی‌خوریم، مانند: نظریه عدم قطعیت ورنر هایزنبرگ. او کسی بود که رابطه بین

فرمول‌های ریاضی و تفسیرهای نظری منبعث از آن‌ها را معکوس ساخت. ویکتور فرانکل با لوگوتراپی، تأویل را به گستره روان‌شناسی و روان‌کاوی کشاندند (همان، ص ۳۲۷).  
 اما تأویل‌گرایی کاربردهای فراوانی هم در سیاست یافته است، به عنوان مثال: تأکید گادامر بر گفتگو در فرآیند باهم‌آموزی هرمنوتیکی و کنش ارتباطی هابرماس بر جریان‌های تأویل‌گرا و هرمنوتیکی سیاسی، از جمله این تأثیرات است. چارلز تیلور در همین زمینه بر گفتگو و مذاکره‌هایی انگشت می‌گذارد که از واقعیت‌های اجتماعی و کنش‌های جوامع مختلف برمی‌خیزد. آلموند و پاول، فرهنگ سیاسی را قلمرو ذهنی می‌بینند که زیربنای کنش‌های سیاسی را تشکیل می‌دهند و به آن‌ها معنا می‌دهد.

در علم جدید روان‌شناسی سیاسی، به الگوهایی در نهادهای پرورشی (خانواده و مدرسه) توجه می‌شود که بر بستر آن، شخصیت‌هایی پرورش می‌یابند که چون در نهادهای سیاسی قرار می‌گیرند، به سمت همان الگوهای شخصیتی تمایل پیدا می‌کنند.  
 در هرمنوتیک سیاسی مبتنی بر گفتگو که از کاربردهای علم هرمنوتیک به شمار می‌آید، سؤالاتی از این دست مطرح می‌شود: آیا هر کسی جلوی میز مقابل‌مان به عنوان نماینده یک ملت یا تمدن نشست، می‌توانیم او را نماینده حقیقی آن‌ها بدانیم؟! (شوانت، ۱۳۸۷، ۲)

### انتقادات و چالش‌های هرمنوتیک

هابرماس با روش انتقادی به سراغ هرمنوتیک می‌رود. او می‌گوید: هرمنوتیک مشروعیت بخشیدن بر هر تفهیمی را که مبتنی بر شناخت‌های موجود و سنتی بوده، به معنای آن ربط می‌دهد، یعنی چیزی را که در تفکرمان باید تنها یکی از حالت‌های محقق بگیریم، به عنوان اصلی قطعی می‌پذیرد. به علاوه، هابرماس در انتقاد از گادامر می‌گوید: این برداشت که فهم را محصول پیوند افق‌ها بدانیم، نوعی نسبی‌گرایی است و اساساً موجب می‌شود بین فهم درست و نادرست هیچ‌گونه مرزی باقی نماند. هابرماس این عقیده گادامر و هایدگر را که هر فهمی را جبراً و قهراً و به طور تکوینی، متکی به پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری چه در عرصه وجود و چه در عرصه فرآیند فهم می‌کند را رد می‌کند و می‌گوید: این گونه تفسیرها با آزاداندیشی انسان در نگاه انتقادی به سنت و فرهنگ، منافات دارد (احمدی، ۱۳۸۳، ۶۲).

هیرش معتقد است طرفداران هرمنوتیک نتوانسته‌اند فهم گذشته را بدون میانجی‌گری و فرهنگ زمان حال دریابند و نیز، نتوانسته‌اند ارزیابی گذشته را بدون فرهنگ زمان حال انجام دهند، لذا نتیجه می‌گیرد دیوار بلندی در هرمنوتیک بین حال و گذشته وجود دارد.

امیلیو بتی بر آن بود تمایزی بین ذهن و عین هست اما در تفکرات و پژوهش‌های هرمنوتیکی چنین تمایزی رعایت نمی‌شود. او در انتقاد از گادامر اضافه می‌کند: بر اساس کدام دلیل بایستی به معنای متن و مقصود مؤلف، بی‌توجه باشیم؟

آپل استدلال می‌کند که تفهم، همواره خالی از اشکال نیست، پس باید اعتبار آن را سنجید و به میزان اعتبارش آن را پذیرفت. همچنین می‌افزاید: نه هایدگر و نه گادامر برای اثبات نظرات هرمنوتیکی خود، دلایل متقن ارائه نکرده‌اند.

به طور خلاصه، انتقادات وارد بر روش‌شناسی هرمنوتیکی عبارتند از:

آزمون‌ناپذیری: استناد به همدلی و گذاشتن خود به جای دیگری، هرگز ملاک مشخصی تعیین نمی‌کند تا بتوان دریافت که کدام محقق به آن حد فرضی، نائل شده است، از این رو، روش هرمنوتیک از سنجش با ملاک‌های آزمون‌پذیر، دور می‌ماند (پالمر، ۱۳۸۴، ۹۶).

افراط در درون‌گرایی و نگاه کیفی: توجه بیش از اندازه به کیفیت‌گرایی و درون‌گرایی، آن را از تکرارپذیری و قابلیت بررسی توسط دیگران، که از خصایص روش‌های علمی است، دور می‌سازد.

تناقضاتی غیرقابل حل: در روش هرمنوتیک، توصیه می‌شود که محقق می‌بایست ارزش‌های انسان‌ها را برای تفهم رفتارشان بررسی کند، ولی باید ارزش‌های خود را کنار بگذارد، این امر چگونه مقدور است؟ وقتی که محقق برای تفهم معنای رفتار کنش‌گران، باید از یک طرف خود را به جای او بگذارد و از طرف دیگر از ارزش‌های خود خالی شود.

عدم آشنایی با علوم مثبت و طبیعی و روش‌های آن‌ها: با شناختی مکفی از روش‌شناسی علوم مثبت و علوم انسانی و اجتماعی، در خواهیم یافت، آنچه موجب شده تا روش‌شناسان هرمنوتیک، موضوع و روش تحقیق را در علوم اجتماعی از علوم طبیعی مجزا و متمایز بدانند، از عدم شناخت‌شان از علوم اجتماعی ناشی نمی‌شد، بلکه آن‌ها از موضوعات و روش‌های به کار بسته شده در علم فیزیک و علوم طبیعی، آگاه نبودند، و از آن، برداشتی تخصصی نداشتند.

ناممکنی ذوب در افق‌ها: به ادعای اصحاب هرمنوتیک، بخش بزرگی از تأویل‌های ما در حوزه معانی ناآگاه ذهنی ماست که به‌آگاهی نمی‌رسد، ولی در تأویل ما تعیین‌کننده‌اند و همان‌ها تکرار تأویل را مقدور می‌سازند. به بیان دیگر، محقق برای ذوب افق‌ها می‌بایست خود را به جای کنش‌گرانی که موضوع تحقیق‌اند، بگذارد و از طرف دیگر، فارغ از اندیشه‌های ارزشی خود باشد و این تناقض‌گویی آشکاری را می‌رساند، چرا که بنا بر ادعای طرفداران هرمنوتیک، آنچه را که درک می‌کنیم، از مفاهیم پیشین ناخودآگاهی ما نیست. در چنین شرایطی محقق هر بار که درصدد برآید تا خود را از ارزش‌ها تهی سازد، تنها خود را از ارزش‌های حوزه آگاهی

خلاص می‌سازد و طبقه‌بندی‌های ارزشی ذهنی او در حوزه ناآگاه همچنان در درک و تأویلش در تحقیق دخیل خواهند بود (حقیقی، ۱۳۸۶، ۴).

### ارزیابی دینی هرمنوتیک

با وجود انتقادات وارده بر هرمنوتیک، می‌توان از آن در فهم متون مقدسی چون قرآن و کتب حدیثی که باید در جهان اسلام و در بین مسلمانان راهنمای عمل قرار گیرد، بهره گرفت زیرا استفاده از تفسیر و تأویل، سابقه طولانی در علوم اسلامی به ویژه در علم تفسیر دارد. تفسیرهای عقلی، نقلی و علمی از قرآن از نمونه‌های استفاده از علم تأویل در علوم اسلامی است. مثال دیگر، در تفسیر قرآن به قرآن، به شأن نزول آیات برای درک شرایط زمانی و مکانی نزول آیات، جهت پی بردن به نیت مؤلف که در این جا خداوند متعال است، همانند علم هرمنوتیک جدید، مورد توجه است، بنابراین سابقه طولانی مفید در تفسیر تأویل گونه قرآن باید از آن در تفسیر علوم مقدس دیگر چون کاربرد حدیث در زندگی امروزین، بهره بیشتر گرفت (مجتهدشستری، ۱۳۸۴، ۹۷-۱۳).

در حوزه اصل دین، نمی‌توان و نباید مانند نظریه پردازان هرمنوتیک، گفت: هیچ فهم و برداشت ثابتی در باورها و گزاره‌های انسانی و یا دینی وجود ندارد، اما باید پذیرفت: در حوزه‌های غیر از آن، فقدان وجود برداشت ثابت و قطعی از دین وجود دارد و تنها در این حوزه است که می‌توان نسبی بودن فهم هرمنوتیکی را پذیرفت. منظور این است که نمی‌توان همه برداشت‌های مسلمانان عالم و یا عوام از دین را با اصل دین، یکی دانست. علت این امر، متعدد است از جمله: مسلمانان به ویژه عوام مسلمانان نمی‌توانند به درستی زمینه‌های اجتماعی نزول آیات دریابند تا از این راه مقصود واقعی مؤلف را کشف کنند.

با وجود آن که هرمنوتیک می‌کوشد، مفسر را از تحمیل باورهایش بر متن مورد تفسیر، دور سازد، ولی همان گونه که ریکور گفته است، اغلب، عکس آن اتفاق می‌افتد در حالی که به عقیده او، این مفسر است که باید متن را بر خود تحمیل نماید. همین موضوع در تفسیر کتاب مقدس مسلمانان وجود دارد، تفسیر به رأی دقیقاً حکایت از همین داستان در دنیای گذشته و فعلی اسلام دارد. در تفسیر به رأی، مفسر نظرات خود را بر متن کتاب مقدس تحمیل می‌کند تا نتیجه‌ای که خود مایل به آن است، به دست آید. نتیجه تفسیر به رأی همانند تحمیل نظرات مفسران در دیگر حوزه‌های علوم بشری، سازنده نیست.

نکته‌ای که از نکته قبلی به دست می‌آید، آن که هرمنوتیک اغلب، مفسر محور است یعنی به عرصه‌های تحمیل نظرات مفسر بر متن منجر می‌شود در حالی که باید متن و یا مؤلف محور باشد، تنها در این صورت است که مفسر می‌تواند به قصد و نیت مؤلف در یک یا چند متن، پی ببرد.

همین موضوع در علوم مقدس هم به چشم می‌آید به عنوان مثال: مجتهد در پی درک مراد و قصد واقعی گوینده متون مقدسی چون احادیث برای استنباط رأی فقهی خداوند، گاه نظرات خود را بر آن متون تحمیل می‌کند و نتیجه‌ای که خود می‌خواهد و یا میل به آن دارد را استخراج می‌کند (همان، ۱۴۴-۹۸).

نمی‌توان در همه حال، مفسر را از دخالت دادن پیش‌فرض‌های ذهنی‌اش در فهم متن بازداشت، زیرا برخی از این پیش‌فرض‌ها، مقدمه درک یک متن چون متون مقدس‌اند، مثل قواعد ادبی و زبان شناختی که مجتهد بر اساس آن به فهم متون دینی، مبادرت می‌ورزد و بدون آن‌ها، مجتهد قادر به اجتهاد و دریافت نظر خدا در موردی از موارد فقهی نیست. به علاوه، برخی از این پیش‌فرض‌ها، کلامی است مانند یگانه بودن خداوند و یا حجیت قرآن که مجتهد نمی‌تواند به آن‌ها در استفاده از آیات قرآن در بحث‌هایی چون اثبات خدا بی‌توجه بماند. نکته ششمی که از درون نکته پنجم به دست می‌آید آن است که برخی تعصبات و نظریه‌های افراطی معتقد به دست یافتنی نبودن گوهر و ذات دین، نباید مانع از بهره‌گیری از روش‌های هرمنوتیک در پویاسازی دین گردد ولی در دنیای پیچیده امروز و پیچیده‌تر فردا، بدون سودبری از هرمنوتیک در نوسازی دینی از طریق پی بردن به نیت واقعی دینی، میسر نیست. نواندیشی دینی به عنوان نیاز دنیای جدید اسلام بر پایه ضرورت کاربست روش‌های نوینی چون هرمنوتیک در خرافه‌زدایی از دین، از نیازهای اجتناب‌ناپذیر امروزی است.

باید توجه داشت که اغلب برداشت‌های مختلفی که از یک یا چند آیه و حدیث و یا از یک یا چند واقعه تاریخی به شیوه هرمنوتیکی چه از سوی نخبگان و چه از سوی عوام مسلمانان صورت می‌گیرد، در طول هم‌اند اما گاه، برداشت‌های هرمنوتیکی از آیات، احادیث و حوادث به دلایل مختلف از جمله درجه و میزان نزدیک شدن مفسر به قصد و نیت مؤلف و گوینده، در تعارض با هم قرار می‌گیرند ولی نتایجی که از کندوکاوهای هرمنوتیکی متون مقدس به دست می‌آید، اثبات‌کننده آن است که دین برای اداره جامعه آمده است. در واقع، هرمنوتیک، کارآیی دین در اداره جامعه را اثبات می‌کند.

یکی از اشکال‌ها و نقدهایی که به هرمنوتیک از سوی مدرن‌ترها زده می‌شود، پیوند خوردن آن با سنت است. در این باره، دیوید تریسی دیدگاه هرمنوتیکی به ویژه دیدگاه گادامر را نقد و تکمیل می‌کند او با نقد هابرماس درباره گادامر تا حدی موافق است و می‌گوید: خوشبینی بیش از حد گادامر به سنت نمی‌تواند پذیرفته شود و این امر، سبب خطرهایی می‌شود در حالی که بدون گذشته چگونه می‌توان امروز و فردا را فهمید و مدیریت کرد، البته هر گذشته و سنتی از ظرفیت‌سازی رشد‌دهندگی برخوردار نیست. در واقع، سنت را باید یک صندوق ذخیره دید که

می‌توان در صورت برداشت‌های حساب شده از آن، به رفع ابهامات و مشکلات اجتماعی کمک کند (بیات و دیگران، ۱۳۸۱، ۵۹۲-۵۶۸).

نتیجه این که: تکرر در قرائت‌ها و تعدد برداشت‌های دینی و تاریخی، همواره و به ویژه در دنیای پر فراز و نشیب امروز و فردا، اجتناب‌ناپذیر است و آنچه گادامر، هایدگر، ریکور، دیلتای و مانند آن در روش و رهیافت تفسیری یا هرمنوتیکی گفته‌اند، اثبات همین اجتناب‌ناپذیری است، اما بی‌شک مانند اغلب آنان، باید روش‌های هرمنوتیکی و رهیافت‌های تفسیری را ضابطه‌مند و معقول نمود.

### نتیجه

هرمنوتیک همچنان زنده است و مانند گذشته مددکار مفسران در تفسیر سخن‌ها و نوشته‌هاست، به ویژه این که رویکرد تجربه‌گرایانه بشر فروکش کرده از آن رو که نتوانسته به همه نیازهای تحلیلی بشر پاسخ دهد و البته به همان میزان، روش‌های تفسیری سربرآورده‌اند. به هر روی، هرمنوتیک پاسخی به بُعد فراموش شده انسان یعنی روح است، به علاوه، روشی است برای جبران ناتوانی‌های روش‌های تجربی چون پوزیتیویسم و روش‌های ناشی از آن که راهی برای راهیابی به درون انسان و بطون اشیاء نمی‌یابند، لذا چنانچه روش‌های تفسیری در کنار روش‌های تجربی مورد استفاده قرار گیرند، مجهولات آنچه برای انسان مجهول است، به شدت تقلیل می‌یابد اما اگر روش‌های تفسیری به همان راهی که روش‌های تجربی رفته‌اند، برود و آن این که بهایی به روش‌های تجربی ندهد، قادر به حل کامل معماهای بشر نخواهد بود و این موضوع، برای روش‌های تجربی که قرن‌ها بی توجه به روش‌های تفسیری به تحلیل حوادث طبیعی و انسانی پرداخته‌اند و همواره آن‌ها را به علت توجه به بعد روحی بشر با نواقص مطرح کرده‌اند، صادق است. شاید بتوان بشر امروزی را خوشبخت‌تر از گذشته دانست، زیرا همزمان از دو روش تجربی و غیرتجربی برای درک کامل یا نزدیک به کامل علوم طبیعی و انسانی برخوردار است و از این رو، بشر امروزی بیش از هر مقطع تاریخی دیگر، به کشف حقایق حیات انسانی از جمله دستیابی به کنه حوادث و پدیده‌های سیاسی نزدیک‌تر است.

### فهرست منابع

- ۱- احمدی، بابک، **ساختار و هرمنوتیک**، چاپ سوم، تهران: گام نو، ۱۳۸۳.
- ۲- بلایشز، ژوزف، **گزیده هرمنوتیک**، ترجمه سعید جهانگیری، آبادان: پرسش، ۱۳۸۰.
- ۳- پالمر، ریچارد، **علم هرمنوتیک**، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
- ۴- حقیقت، سید صادق، **روش‌شناسی علوم سیاسی**، قم: مفید، ۱۳۸۵.



- ۵- خالقی، احمد، قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی - سیاسی معاصر، تهران: گام نو، ۱۳۸۵.
- ۶- دیتز، میسگلد، از هرمنوتیک متن کهن تا متن سیاست رهایی بخش، ترجمه حسین مصباحیان، تهران: نشر کوچک، ۱۳۸۵.
- ۷- ریکور، پل، زندگی در دنیای متن: شش گفتگو و یک بحث، ترجمه بابک احمدی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- ۸- رهبری، مهدی، سیاست و هرمنوتیک، تهران: کویر، ۱۳۸۵.
- ۹- ساکالوفسکی، رابرت، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران: گام نو، ۱۳۸۴.
- ۱۰- کارل گوستاو، یونگ، روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۳.
- ۱۱- مجتهدشبهستری، محمد، هرمنوتیک، کتاب و سنت، چاپ ششم، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- ۱۲- منوچهری، عباس، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت، ۱۳۸۶.
- ۱۳- هاروی، وان، هرمنوتیک، ترجمه همایون همتی، نامه فرهنگ، شماره ۱۵-۱۴ (آبان ۱۳۸۵).
- ۱۴- حقیقی، شاهرخ، هرمنوتیک و نظریه انتقادی، فصل نامه مدرسه، شماره ۶ (تیر ۱۳۸۶).
- ۱۵- بیات، عبدالرسول و دیگران، فرهنگ واژه‌ها، قم: اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
- ۱۶- احمدی علی‌آبادی، کاوه، گذر و نقدی بر روش‌شناسی و روش تحقیق، bashgah.net (تیر ۱۳۸۷).
- ۱۷- شوانت، توماس، تفسیرگرایی و هرمنوتیک، ترجمه محسن ناصری‌راد، nasour.ir (آبان ۱۳۸۷).

### کتابشناسی

- ۱- دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
- ۲- ریخته‌گران، محمدرضا، هرمنوتیک، تهران: نشرکنگره، ۱۳۷۸.
- ۳- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، چاپ ۳، جلد ۱، تهران: زوار، ۱۳۸۱.
- ۴- کازهبیه، آلن، پدیدارشناسی و سینما، ترجمه علاءالدین طباطبایی، تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
- ۵- واینسهایمر، جوئل، هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.

- ۶- رضوانی، محسن، اشتراوس و روش‌شناسی فهم فلسفه سیاسی اسلامی، **فصل نامه علوم سیاسی**، شماره ۲۸ (تابستان ۱۳۸۵).
- ۷- ریکور، پل، رسالت هرمنوتیک، **مجله فرهنگ**، شماره ۹ (دی ۱۳۶۸).

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.